مدیریت امتثال و جمع بین روایات

برای اینکه جمع صورت بگیرد مسأله انشائات طولی ثبوتی ای انشائاتی که ولو طولی است اما حال ثبوت ندارد، بلکه حال مدیریت امتثال دارد. آقا هم افاداتی را نوشته بودند که به من داده بودند. الآن نوشته ایشان را میخوانم. هر چه هم در توضیح آن در ذهنم هست عرض میکنم.

برای جمع بین روایات و توضیح مدیریت امتثال سه مقدمه فرمودهاند. مقدمه اول؛

> **وقتی «یوم الشک» موضوع (متعلق المتعلق) حکم، قرار می گیرد باید دقت کرد که کدام یک از دو هویت «یوم الشک» مد نظر است؛**
>
> **گاهی می گوییم یوم الشک و منظور «طبیعت» یوم الشک است که افراد متعدد از قبیل یوم الشک امسال و پارسال و...دارد.**
>
> **گاهی می گوییم یوم الشک و منظور فردی از یوم الشک است که «هویت شخصی» دارد یعنی زمان و تاریخ آن دقیقا معلوم است. مثال یوم الشک امسال[1]**

«وقتی «یوم الشک» موضوع (متعلق المتعلق) حکم، قرار میگیرد»؛ منظور از موضوع را گفتهاند متعلق المتعلق. مثالً در «اکرم العالم» میگوییم که عالم جزء الموضوع است. به تعبیری مسامحهای هم مانعی ندارد. میگوییم موضوع حکم است. اما بالدقه جزء الموضوع و متعلق المتعلق است.

«وقتی «یوم الشک» موضوع (متعلق المتعلق) حکم، قرار میگیرد»؛ مثالً میگوییم یوم الشک مستحب است، یحرم صومه و یکره صومه، **«باید دقت کرد که کدام یک از دو هویت «یوم الشک» مد نظر است»؛** کلمه هویت در استعمالات رایج بهمعنای شخص به کار میرود. هویت استعمال رایجی دارد، وقتی میگویند هویت زید یعنی وجود خارجی زید. ولی در اینجا ایشان هویت را در اعم از طبیعت و فرد به کار بردهاند. یک هویت آن طبیعت یوم الشک است. الیوم الذی یشک فیه، کلی است. یک هویت دارد که در شخص امثال، مثالً روز یکشنبه یوم الشک است. این یک فرد خاص میشود. امروز یک فرد خاص است. پس یک یوم الشک کلی بهعنوان طبیعت یوم الشک داریم. و یک یوم الشک داریم که فرد خاص است. عرض کردم من مانعی ندارم که هویت را در طبیعت به کار ببریم. قبلاً هم عرض کرده بودم. ولی تذکر دادم که معلوم باشد؛ در استعمالاتی حاضر نیستند هویت را در طبیعت به کار ببرند. بلکه هویت را بهمعنای شخص به کار میبرند.

شاگرد: یکی از معانی آن طبیعت بود، دیگری چه بود؟

استاد: وی‌ت شخصی. وی‌ت یوم الشک در مقام طبیعی یوم الشک، یکی هم وی‌ت یوم الشک به‌معنای وی‌ت شخصی یکشنبه امروز.

مقدمه دوم؛

> **مقوّم احکامی که در مقام مدیریت امتثال صادر می شوند، این است که حتما مربوط به تنظیم عمل مکلف باشند. ولی این ارتباط با عمل، تشکیکی و دارای مراتب است. یعنی گاهی مدیریت مقام امتثال پیچیدگی‌هایی دارد که معتبر باید در چند مرحله به مدیریت بپردازد. این مراحل همه مرتبط به مقام عمل مکلف هستند ولی برخی مراحل به گونه‌ای هستند که نقش مقدمه و زیرسازی برای مدیریت نهایی مقام امتثال را دارند و برخی دیگر ارتباط مستقیم با عمل دارند و مستقیما به مدیریت خارج می پردازند[2]**

«مقوّم احکامی که در مقام مدیریت امتثال صادر می شوند، این است که حتما مربوط به تنظیم عمل مکلف باشند»؛ اینکه مقوم هست یا نیست، دیروز صحبت شد. یعنی چه؟ یعنی وقتی سخن تشریع شارع سخن مدیریت امتثال است، قبل از آن حتماً باید یک تکلیفی باشد. باید یک حکمی باشد که مکلف نسبت به آن حکم قبلی حالتی دارد، حال می‌خواهیم آن را مدیریت کنیم. وقتی می‌گوییم وقتی شک کردی؛ یعنی شک در چه چیزی کردی؟ شک در چیزی که مربوط به حکم شرع می‌شود. یا شک در خود حکم شرعی یا در موضوع آنکه آن هم به حکم شرعی بر می‌گردد. وقتی شک در خمریت داری بالتبع شک در نجاست هم داری. اگر شبهه حکمیه داری؛ مثلا شک در نجاست خمر داری، شک در نفس حکم داری. نه اینکه تبعی باشد. استقلالی است. انواع اینها می‌شود. یک شک‌هایی هم داریم که مکلف هست، شاک هم هست، اما این شک ربطی به مقام مدیریت امتثال ندارد. کجا؟ آن جایی که مشکوک او اصلاً حکم شرعی نیست. مثل اینکه می‌گوییم الشاک فی الآخره کافر. این حکم ثبوتی است یا مدیریت امتثال است؟ می‌گوییم شاک است. راجع به شاک صحبت می‌کنیم. این شاک است اما شاک در یک امر تکوینی است، نه شاک در تشریع حکم شرع. اینها باید معلوم باشد. ما که می‌گوییم شاک و ظان، یعنی مشکوک او باید مربوط به حیطه حکم و موضوع احکام شرعیه باشد تا بگوییم مدیریت امتثال است. باید برای او امتثال معنا داشته باشد تا بگوییم مدیریت است.

البته همه آن‌ها هم مربوط به شک و حکم نیست، حالت نفسانی؛ می‌گوییم کسی که نمی‌تواند ایستاده نماز بخواند چطور نماز بخواند؟ الآن در اینجا شک دارد؟! صحبت شک و ظن نیست. شک در حکم شرعی ندارد اما یک حکم شرعی هست که وقتی او می‌خواهد امتثال کند در انجام آن و امتثال آن اضطرار دارد. پس تمام عنوانین ثانویه اضطرار برای مدیریت امتثال است. یعنی شارع به عبد ممتثل که عذر دارد جای می‌دهد؛ حال که عذر داری این کار را بکن.

33:47

لذا آن حدیث شریف خیلی عالی است. دیروز عرض کردم که ریخت قیاس فرق می‌کند. جلوترها در بحث قیاس عرض کردم. وقتی سؤال کرد پای من بسته است اگر بخواهم مسح کنم چه کار کنم، حضرت چه فرمودند؟ روایت معروف است. همه شنیده‌اید. فرمودند «هذا و اشباهه یعرف من کتاب الله ام جعل علیکم فی الدین من حرج». مکرر اینها را گفته ام. تکرارش خوب است. هم برای کسانی که مکرر اینها را شنیده‌اید و هم برای کسانی که نشنیده اید تذکرش خوب است.

در این سایت‌هایی که علیه شیعه می‌نویسند مسخره می‌کنند. روایت معروفی را می‌آورند «تسعة اعشار الدین فی التقیه». نه دهم دین در تقیه است. آن‌ها هم این روایت را می‌آورند و مسخره می‌کنند که شیعه اهل تقیه است. دین شیعه هم همین است. آن‌ها به تقیه می‌گویند دروغ. می‌گویند نه دهم دین شیعه تقیه است. تقیه هم به‌معنای دروغ است. چه دینی است که نه دهمش دروغ است؟! توحید و نبوت و معاد و این همه از مطالب مهم اسلام جزء یک دهم می‌شود. این مسخره کردن آن‌ها یا از غرض است یا از بی عقلی و بی سوادی و نفهمیدن مطلب است.

کلمه دین کاربردهای مختلفی دارد. دین یکی به‌معنای مجموعه معارف از توحید و معاد و نبوت است، دین به‌معنای مجموعه احکام و آیینی است که مسلمانان باید انجام بدهند؛ این هم دین است؛ «يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلامِ دِيناً[3]». معنای دیگر هم به‌معنای جزاء است؛ «مالک یوم الدین». اما کاربرد بسیار زیادی که کلمه دین در آیات و روایات دارد به‌معنای امتثال امر مولی است. دین یعنی انجام وظیفه شرعیه؛ تدین خارجی؛ «مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ[4]»، «أَلا لِلَّهِ الدِّينُ الْخالِصُ[5]». دین خالص یعنی چه؟ یعنی دین مشوب برای خدا نیست؟! مثلاً دو جور اسلام داریم؟! درحالی‌که در اینجا دین به‌معنای اسلام نیست تا بگوییم دین خالص برای خدا است. نه، الدین یعنی التعبد. بنده‌ای که در پیشگاه الهی می‌خواهد متعبد باشد و دستورات خدا را انجام بدهد، آن قسمتی لله است که دین خالص باشد. انجام عمل خالص باشد. نگاه کنید کاربردهای بسیار زیادی دارد.

خب وقتی اینطور نگاه می‌کنید خیلی روشن است که «تسعة اعشار الدین فی التقیه». یعنی وقتی بنده خدا می‌خواهد اوامر و شرع او را انجام بدهد، نه دهم انجام دادنش در حالی است که آشکار نمی‌کند. ملاحظه تقیه می‌کند، به انواعی که اهل البیت به او یاد داده‌اند. پس دیگر این خیلی خوب شد. بالا آمد. «أُولئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ[6]»؛ کسانی که به تقیه عمل می‌کنند اتفاقا اجرشان چند برابر است. چون یحب الله ان یعبد سرّا. چقدر عالی می‌شود! تسعة اعشار الدین یعنی تسعة اعشار تعبد به اوامر شارع و گوش به حرف خدا دادن در تقیه. نوعاً همه بلاهایی که سر اسلام و مسلمانان آمده سر بی‌تقیه بودن است. معلوم است که تسعة اعشار در این است. تسعة اعشار را اجراء نمی‌کنند لذا بلا می‌آید.

در اینجا حضرت فرمودند «ان هذا و اشباهه یعرف»، یابن رسول الله شما فرمودید که ما قیاس نکنیم! در اشباه آنکه اشتباه می‌کنیم! حضرت می‌فرمایند اینجا جای قیاس نیست. قیاس برای موضوعات انشائی شارع است. شما حق ندارید حکم یک موضوع را به موضوع دیگری ببرید. اما اینجا که قیاس نیست، انشاء نیست. خدای متعال در این آیه دارد «ماجعل علیکم فی الدین..»؛ یعنی وقتی می‌خواهید دستورات او را امتثال کنید در مقام امتثال بر شما سخت نمی‌گیرد و بر شما حرج پیش نمی‌آید. این دین که به معنای انشاء ثبوتی نیست. لذا تا حضرت می‌فرمایند اشباهه شما مشکلی ندارید که بگویید من مبتلا به قیاس می‌شوم. اینجا که جای قیاس نیست. اینجا جای این است که مولی دارد امتثال یک حکم ثبوتی را به شما یاد می‌دهد. اشباه آن را هم شما می‌توانید اجراء کنید. و لذا این جور نیست که بگویید امام در پای او که جبیره بود فرمودند، اما اگر در سر او جبیره هست حق ندارید بروید. حضرت می‌گویند «ما جعل علیکم فی الدین من حرج» این جور نیست که در دین هست که جبیره در پا هست و در دین هست که جبیره در سر نیست. یک وضو ثبوتاً انشاء شده و تو می‌خواهی انجام بدهی. تو در پایت جبیره هست. الآن در امتثال تو امر الهی مطرح است. اینجا مظنه قیاس نیست. ببینید چقدر مهم می‌شود! اصلاً می‌بینیم ریخت کار طوری می‌شود که معارض با روایت حرمت قیاس نمی‌شود. بلکه دو فضا می‌شود و منافاتی هم با هم ندارند. اینکه عرض می‌کردم این نگاه فوائد خوبی دارد برای این جور فضا است.

«مقوّم احکامی که در مقام مدیریت امتثال صادر می شوند، این است که حتما مربوط به تنظیم عمل مکلف باشند. ولی این ارتباط با عمل، تشکیکی و دارای مراتب

است»؛ بله این مطلب خیلی خوبی است. خیلی هم گسترده و جور واجور است. یکی از مراتب تشکیکی و ذو مراتب بودن آن همینی است که همه میخوانند. مثلاً میگفتید امامه مقدم بر استصحاب هست یا نیست؟ بعد میگفتید چطور مقدم است؟ امامه مقدم بر استصحاب است، اما واردبر او است یا حاکم بر او است؟ این خودش یک نحو مدیریت امتثال طولی-تشکیکی و صاحب مراتب است. این مطلب خوبی است.

«یعنی گاهی مدیریت مقام امتثال پیچیدگیهایی دارد که معتبر باید در چند مرحله به مدیریت بپردازد»؛ مراحل طولی یا حتی گزینههایی در عرض هم. **«این مراحل همه مرتبط به مقام عمل مکلف هستند ولی برخی مراحل به گونههای هستند که نقش مقدمه و زیرسازی برای مدیریت نهایی مقام امتثال را دارند و برخی دیگر ارتباط مستقیم با عمل دارند و مستقیما به مدیریت خارج میپردازند».**

> 40:54

در ابتدا که «مقوم» فرمودید، مقوم بودن مطلق آن خیلی معلوم نیست. یعنی این چیزی که شما گفتید با آن توضیحی که دیروز عرض کردم تنها در تقسیمات بعد از امر مطرح میشود. تقسیمات بعد از امر، یعنی شارع یک امری دارد و میخواهیم آن را انجام دهیم، میگوییم ای کسی که بر تو امری آمده یا شاک هستی یا ظان هستی یا مضطر هستی. اما اگر بگوییم ای شیخ و شیخه که در کنار جوان و قادر است. «لمن یطیقونه» با کسانی که «لایطیقونه» است. اینجا تقسیم ثانوی بعد از امر نیست. کسی که میتواند گرسنگی بخورد، ربطی به صوم ندارد. بلکه تکوینی است. کسی که پیرمرد و پیرزن است. این تقسیم بعد از امر نیست، بلکه تقسیم قبل از امر است. متفرع بر امر نیست. حیثیت خود امر در این تقسیمبندی ملحوظ نشده است. پیرزن و پیرمرد است. اگر اینجا گفتند «یجوز للشیخ و الشیخه الافطار» میگوییم خب مربوط به مقام مدیریت امتثال نیست. دیروز هم عرض کردم اصل هم همین است. اما اینکه بگوییم مقوم بهمعنای اینکه شیخ و شیخه چون مربوط به عمل مکلف بهمعنای تقسیم بعد از امر نیست، پس اصلاً مقوم را ندارد؛ کلاً ممکن نیست، این معلوم نیست.

من برخی از مثالها را عرض میکنم. در شیخ و شیخه دیروز گفتم؛ در آنها تعیینی سال بکنم تا ببینیم روشنتر میشود یا نه. روایت میگوید روزه شیخ و شیخه جایز است. شبیه روایتی که در صبیان بود. امر به صبیان به صلات و امثال آن. الآن اگر دو روایت بیاید یکی بگوید در سن شصت سالگی یجوز، و دیگری بگوید در سن هفتاد سالگی یجوز. با نگاه انشاء ثبوتی این دو معارض میشوند یا نمیشوند؟ میشوند. خب باید یکی از آنها را انتخاب کنیم. حکم این بود که یجوز للشیخ و الشیخه الافطار، یک روایت میگوید شیخ و شیخه آنی است که شصت سالش است. روایت دیگر میگوید «اذا بلغ سبعین».

شاگرد: یعنی این سه روایت در ممتثل بیاید؟

استاد: نه دو روایت است که با هم معارض میشود.

شاگرد: سه روایت است. یکی از آنها شیخ و شیخه را میگوید. بعد این دو جدا از هم میآید و میگویند هفتاد سال و شصت سال.

استاد: علی التقدیر مانعی ندارد.

شاگرد: یعنی الآن دیگر مدیریت امتثال میشود.

استاد: می‌شود ای نمی‌شود را صبر کنید.

شاگرد: جوازش ثبوتی است اما ترتیبش مدیریت امتثال است.

شاگرد۲: بیان شما این بود که اگر همه آن‌ها را انشاء ثبوتی بگیریم تعارض می‌شود.

استاد: بله.

شاگرد: تناقض نمی‌شود.

استاد: بله، شما می‌فرمایید یک حکم در آن هست به این معنا که هفتاد سال در آن نیست. آن هم ثبوتا جواز بود. اما اگر در یک دلیل است، می‌خواهم توضیح بدهم که ممکن است. می‌خواهم فقط امکان را عرض کنم. اذا بلغ الشیخ ستین سنة فیجوز. دیگری می‌گوید اذا بلغ الشیخ سبعین یجوز. الآن این معارضه می‌شود بنابر اینکه نگاه ثبوتی کنیم. آیا همین‌جا محال است که یک وجه جمعش این باشد که جواز افطار شیخ و شیخه باز در مقام مدیریت امتثال کلی وجوب صوم باشد؟ اگر گفتیم مقوم است، می‌گوییم بله نمی‌شود. اینجا باید تعارض بگیریم و جلو برویم.

شاگرد: یعنی می‌خواهید بفرمایید که تنظیم عمل نیست؟ عرض من این است که در همین مثالی که شما می‌فرمایید نباید در ثبوتش دست‌کاری کنیم. در انشاء ثبوتی به جهت ضعفی که شیخ و شیخه دارند حکم وجوبی سوار شده است. اما در طول آن جواز ترک دارند. حالا در مقام امتثال دارد تنظیم می‌کند. مثلاً اینکه گفته شصت ای هفتاد، شصت سال در جایی بوده که واقعاً در شصت سالگی از کار می‌افتند. یک جاهایی هست که مقداری بیشتر است و هفتاد سالگی می‌شود. یعنی گویا باز هم مقام امتثال مسبوق بر حکم طولی جواز شیخ و شیخه می‌شود.

استاد: خب ببینید اگر ما بگوییم شیخ و شیخه خودش یک مثال است، یک صغری است، شارع نفرموده یجوز للشیخ و الشیخة. یک کبرای «یطیقونه» بوده که یکی از مصادیقش شیخ و شیخه بوده. یکی از مصادیقش حامل است. یکی ذو العطاش است. الآن اگر این نگاه را بکنید شیخ و شیخه ثبوتی می‌شود؟ انشاء طولی ثبوتی برای شیخ و شیخه؟ اصلاً عوض شد. می‌گویید عجب! شارع یک تشریعی کرده و بعد می‌فرماید «و لمن یطیقونه». لسان «لمن یطیقونه» انشاء ثبوتی طولی است یا انشاء مدیریتی است؟ یا محتمل الامرین است؟

شاگرد: اگر مثال را دقیقتر بزنید می‌توان تحلیل کرد. مثلاً «یطیقونه»ای که در حامل است را باز باید تعریف کنیم؛ مثلاً برای بچ□ تو ضرر دارد، برای خودت ضرر دارد، احکامش تعریف شود درست است که کلی آن، همان حرج است اما باز در طول این در فضای ثبوتی نیاز به تعریف این مالکها و تنظیم این مالکها دارد. صرفاً مقام امتثال نیست.

استاد: این ثبوتی که الآن گفت فرق کرد، ثبوت مقدمه سوم است که فردا عرض می‌کنم. در خود مدیریت امتثال سر و کار ما باز با طبائع است. سوالش را عرض کنم؛ وقتی می‌گویید طبیعت و فرد؛ این فردی که الآن می‌گویید فرد است ای طبیعت است؟ فرد فرد است ای طبیعت است؟ خود تفرّد و فرد بودن، طبیعی بودن، این دو بودن فرد است ای طبیعت است؟ فرد بودن، طبیعی بودن؟ مثل الجزئی الکلیّ است. جزئی که جزئی نیست. جزئی کلی است. خود الفرد، فرد الطبیعه، مفهومی طبیعی است. اما الآن که مرآتی را قرار می‌دهید و فانی در فرد می‌کنیم می‌گوییم فرد که نمی‌شود طبیعت باشد. یعنی در مرآت طبیعی فرد، زید را می‌بینیم. لذا می‌گوییم فرد نمی‌تواند طبیعت باشد. این خوب است. الآن فانی کردیم. ولی اگر برگردیم و به آن مرآت و آن چیزی که در زید فانی شده نگاه بکنیم می‌گوییم فرد الطبیعه. فرد الطبیعه خودش فرد است ای طبیعت است؟

48:16

شاگرد: طبیعت است.

استاد: خب اگر به این صورت است، اتصاف شیء به مقابل خودش ممکن هست یا نیست؟! وجود میتواند عدم باشد؟ عدم میتواند وجود باشد؟ فرد میتواند طبیعت باشد؟ اتصاف شیء به مقابل خودش را چطور حل میکنید؟ شما میگویید فرد الطبیعه هم طبیعت است. این طبیعت دوم طبیعتی است که مقابل ندارد. این طبیعت طبیعتی نیست که مقابلش فرد باشد. چرا، به آن معانی که به خارج بروید آن مقابلش است. مقابل آن در آن موطن است. نه نفس مقابله در مفاهیم. مثل کلی و جزئی که مقابلش به آن افرادشان است. نه به خود نفس مفاهیم که هر دو کلی است.

من نوشته ایشان را در صفحه سوم الشک فدکیه گذاشتهام. نگاه بکنید و روی آن تأمل کنید. ان شاءالله فردا دنباله آن را میخوانم. جمع بین دو روایت را هم ایشان آوردهاند. من خیلی وارد آن نشدم چون میخواستم مقدمه حرف ایشان را بخوانم.

شاگرد: روایات باب را که نگاه میکنیم ظاهراً چینش تاریخی هم دارند. گویا روایاتی که نهی در آنها شدید است از زمان رسول الله تا زمان امام صادق علیهالسلام است و روایتی که ترغیب صوم به اطلاقه میکند از زمان امام رضا علیهالسلام است. روایاتی که دو وجه را میگوید زمان امام صادق علیهالسلام است.

استاد: روایتی که امروز خواندم که خلاف فرمایش شما است. همه آنها قال رسول الله است.

شاگرد: انسان به رسول الله را میگویند اما اینکه چه زمانی بیان شده... .

استاد: عینی جلوه دادن آن منظور شما است؟

شاگرد: بله.

استاد: بله، با این نگاه باید دوباره روایات را ببینیم. در اینکه چرا عدهای قائل به حرمت صوم الشک هستند شواهد روشنتری دارد.

والحمد لله رب العالمین

---

[1] http://amafhhjm.ir

[2] همان

[3] آل عمران ۸۵

[4] الاعراف۲۹

[5] الزمر۳

[6] القصص ۵۴

بازبینی #1
ایجاد شده 8 ژوئن 2026 14:24:35 توسط ... .
به روزرسانی شده 8 ژوئن 2026 14:43:43 توسط ... .